دغدغه‌ی وحدت در عصر ملی شدن صنعت نفت!

حجت‌الاسلام حاج شیخ غلامرضا فیروزیان در سال ۱۲۹۸ شمسی در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در تهران آغاز کرد و در همین شهر به تحصیل علوم دینی پرداخت. وی از همان دوران در جلسات مختلف مذهبی که در تهران برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد. وی در حوزه علمیه قم نیز به تحصیل علوم دینی پرداخت و در همین دوره با نواب صفوی آشنا شد.

فیروزیان (۱۲۹۸ - ۱۳۹۶ ش)، یکی از روحانیون و وعاظ مذهبی فعال در عصر ملی شدن صنعت نفت بود که از طرف آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی به مأموریت‌های متعددی اعزام شده بود. عمده‌ی فعالیت‌های مداوم فیروزیان در دوران محمدرضا شاه پهلوی و بعد از آن حفظ وحدت در مناطق مرزی سنی‌نشین و تلاش در حفظ برادری بین شیعه و سنی بود.

حجت‌الاسلام فیروزیان مدتی از سوی آیت‌الله العظمی بروجردی، راهی کرمان شد و در آن شهر علاوه بر فعالیت‌های مذهبی، روزنامه «پیام حق» را منتشر و مبارزات دامنه‌داری را علیه فرقه‌های منحرف و خوانین ظالم آن منطقه آغاز کرد. وی در سال ۱۳۲۷ به جزیره قشم تبعید شد. حجت‌الاسلام فیروزیان در سال ۱۳۳۰، از طرف آیت‌الله کاشانی به کردستان، آذربایجان و خوزستان رفت، زیرا در آن زمان انگلیسی‌ها برای جلوگیری از ملی شدن صنعت نفت، تحریکاتی در مناطق مرزی ایران به ویژه در کردستان به راه انداخته بودند. وی در ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ در اصفهان دستگیر شد و پس از شهادت نواب صفوی، فعالیت‌های مبارزاتی و مذهبی وی در اصفهان متمرکز شد.

حجت‌الاسلام فیروزیان با آغاز نهضت امام خمینی(ره) به این نهضت پیوست و به طرفداری از نهضت اسلامی فعالیت‌های چشمگیری داشت. و ۱۹ خرداد سال ۴۳ دستگیر و بعد از آن ممنوع المنبر شد. بعد از دستگیری و تبعید امام خمینی از ایران، حجت‌الاسلام فیروزیان در کنار مرحوم آیت‌الله خادمی در اصفهان فعالیت‌های فرهنگی متعددی انجام داد. مرحوم حجت‌الاسلام فیروزیان پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای تبلیغ دینی و مذهبی به مازندران، دشت مغان، گرگان و نواحی دیگر آن منطقه عزیمت کرد. مرحوم فیروزیان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، علاوه بر فعالیت‌های متعدد فرهنگی و مذهبی، نقش تاثیرگذاری در همکاری با دیگر نهادهای انقلابی در جهت خدمات رسانی به مناطق محروم نقاط مختلف کشور ایفا کرد

که از جمله تلاش‌های وی در جهت ساخت، مسجد و کتابخانه در آن مناطق بود. وی در همین دوران با ابلاغ مرحوم علی اکبر پرورش، وزیرآموزش و پرورش وقت، مسئولیت بررسی مشکلات و مسائل مدارس بعضی استان‌های کشور و حتی مدارس ایرانی در کشورهای هند، پاکستان، ترکیه و سوریه را برعهده گرفت.

حجت‌الاسلام فیروزیان که به‌عنوان چهره ماندگار تبلیغی استان اصفهان انتخاب شده بود، روز پنجشنبه ۲۲تیرماه ۱۳۹۶ در سن ۹۸ سالگی دارفانی را وداع گفت. مراسم تشییع پیکر این روحانی وارسته روز جمعه ۲۳ تیرماه ۹۶ با حضور اقشار مختلف مردم و مسئولان بعد از اقامه نماز جمعه در اصفهان برگزار شد.

دغدغه‌ی آیت ا کاشانی درحفظ نواحی کردنشین ایران

مدت کوتاهی به اعلام نخست وزیری دکتر مصدق مانده بود که تلگرافی از تهران از طرف آیت ا کاشانی در کرمان به دستم رسید که فوری خود را به تهران برسان. من با اینکه روزنامه‌ی پیام حق را فقط با یک جوان به نام محمد محمدی - که بسیار متدین و دلسوز بود و هم اکنون در کرمان با سوابق درخشان زندگی می‌کند اداره می‌کردم[1] و مشکلات دیگری نیز برای حرکت داشتم پس از رتق‌وفتق کردن کارها بعد از چند روز حرکت کردم. پس از ۳ روز به تهران رسیدم به منزل آیت ا کاشانی وارد شدم طبق معمول منزل ایشان مملو از جمعیت کسبه‌ی بازاری ها، فرهنگیان و روحانیون بود. پس از ملاقات فرمودند:

غرض از احضار تو به تهران اعزام به کردستان است هر چه زودتر باید حرکت کنی. اخباری به من رسیده که انگلیسی‌ها در بین عشایر کرد تحریک‌های کرده‌اند که در ارتباط با ملی شدن نفت است؛ به این صورت که به آنها القا کرده‌اند که شما از نظر نژاد، مذهب، لباس و زبان با شیعیان کاملاً وضع متفاوتی دارید. منطقه‌ی کردنشین را مستقل اعلام کنید و اگر مواجه با عکس العمل تهران در جهت اعزام قشون شدید، بجنگید. ما هم به شما کمک می‌کنیم. لذا باید شما برای آرام کردن آن منطقه و ایجاد آحاد ملت به آن منطقه بروید.

گفتم بحمد ا همیشه منزل شما مملو از اتحاد بین روحانیت بود، چنان که الآن هم مشاهده می‌شود هست، چطور مرا با کثرت کاری که در کرمان دارم برای این کار انتخاب کردید؟ کمی جلو آمد و فرمود: «اعتماد ندارم، البته غرض اهانت به روحانیون نیست، بلکه منظورم بی تجربگی آنها از چنین مأموریتهایی است». به هر حال، عرض کردم چون اولین بار است که به چنین سفری می‌روم و با توجه

به سنی بودن آنها و آن هم به فرمایش شما با تحریکاتشان علیه حکومت مرکزی و حساسیت منطقه، با نوشتن نامه‌ای مرا به افراد شاخص منطقه معرفی کنید تا بدون مشکل ان شاء ا شروع به کار کنیم گفت: «من با هیچ کس در آن منطقه آشنا نیستم خودت تفحص کن بلکه فرد روحانی مورد قبول از آنها را شناسایی کنی تا من به او نامه بنویسم. من از منزل بیرون آمده و بسیار فکر کردم. ناگهان یادم آمد که شاه اجازه داده شافعی مذهبها در مدرسه‌ی سپهسالار کـه امـروز به نام شهید مطهری است حوزه‌ی علمیه دایر کنند. من به آنجا رفتم. دیدم یک عده با عمامه‌های مخصوص و ریش تراشیده از شافعی مذهبان در آنجا حجره دارند. پس از پرس وجو از پاره‌ای امور آن استان اسامی عده‌ای از روحانیون شاخص آنجا را خواستم چند نفری را نام بردند که از بین آنها ملامحمود مفتی همانند آیت ا بروجردی مقام رفیعی بین دولت و مردم داشت که اگر مقام علمی طلبه‌ای را تأیید داشت دولت مثل فرد معرفی شده از طرف آقای بروجردی به او مدرک لیسانس می‌داد.

به عرض آیت ا کاشانی رساندم.ایشان قلم به دست گرفت که شروع به نوشتن کند. عرض کردم چون طبق معمول عنوان نام را حجت الاسلام ثقة الاسلام می‌نویسید در نامه‌ی فعلی هیچ یک از این عناوین را مرقوم نفرمایید بنویسید آقای غلامرضا فیروزیان و چون روزنامه‌ای به نام «پیام حق» دارم مدیریت این روزنامه را اضافه کنید. گفت: چرا؟ گفتم چون برای اولین بار است که با علمای اهل تسنن روبه‌رو می‌شوم و همیشه در گفتارم بالای منبر نسبت به اهل تسنن و عقایدشان متکلم وحده بودم ممکن است مناظره‌ای پیش آید و من حضور ذهن در پاسخگویی نداشته باشم هو کنند و انتشار دهند که حضرت حجت الاسلام نماینده‌ی آیت ا کاشانی از جوابگویی عاجز بود. لذا اگر نماینده‌ی شما را به عنوان جهل در مسائل دینی مورد هوچی گری قرار دهند بعداً برخورد با شما که اول روحانی سیاسی مملکت هستید خواهند داشت و اگر به عنوان حقانیت مذهبی‌شان اشاعه دهند عیب بزرگتری خواهد بود. آیت ا نگاهی به من کرد و گفت من به خاطر همین دوراندیشی‌هایت تو را از کرمان خواستم. من کار خود را از شاه آباد غرب که بعد از انقلاب به اسلام آباد معروف شد شروع کردم.

اظهار ارادت ابوبکر، عمر و عثمان به آیت ا کاشانی و دکتر مصدق

در سفر به کردستان از سرپل ذهاب به سوی سنندج حرکت کردم. من در سفرهای تبلیغی که از طرف مراجع

معظم تقلید اعزام میشدم دقت می‌کردم خصوصیات محلی را که عازم آن بودم از محل قبلی پرس و جو کنم تا آشنا به آنجا وارد شوم. چون به تجربه دیده بودم بعضی از افراد ثروتمند و بدنام، مترصدند شخصیتهای وارد به محل‌شان را استقبال و به منزل خود دعوت و پذیرایی کنند تا به نام آنها کسب وجاهت و سوء استفاده کنند؛ لذا من چون از طرف شخصیتهای بزرگ روحانی اعزام شده بودم مراقب بودم در انتخاب میزبان آبروی آن بزرگواران خدشه دار نشود.

وقتی به کرمانشاه وارد شدم تنها نامی که از اهالی آنجا بلد بودم آقای مهدوی مدیر روزنامه‌ی «آیینه‌ی روز» بود که روزنامه‌اش را به کرمان برای من و من روزنامه‌ی پیام حق خود را برای او می‌فرستاده؛ یعنی مبادله می‌کردیم بدون اینکه یکدیگر را بشناسیم آدرس گرفتم و به منزل ایشان وارد شدم معلوم شد ایشان از رؤسای خوشنام و محترم و مورد توجه اهالی بود ایشان به فرمانداری سنندج که مرکز کردستان و منطقه بود تلفن کرد و به آقای گرامی گفت که چنین شخصی با چنین نام با مأموریتی وارد می‌شود محل ورود و میزبان ایشان را دقت کنید شخص خوشنام و مورد قبول اهالی باشد تا برنامه‌ی ایشان را که تبلیغات ضد استعماری و اتحاد بین مردم و گروه‌هاست از آنجا شروع شود.

فردای آن روز را از طریق شاه آباد غرب، به سوی سنندج حرکت کردم چند فرسخی به سنندج مانده بود که دیدم یک ماشین جیپ کنار جاده ایستاده. سه نفر که پهلوی ماشین بودند دست بلند کردند و اتوبوس ایستاد. یکی از آنها بالا آمد و سؤال کرد در بین مسافران فیروزیان هست؟ گفتم: «چه فرمایشی دارید؟» گفت: «برای استقبال و پذیرایی شما آمدیم.» پیاده شدم و پس از سوار شدن گفتند: «با معرفی فرماندار، پدر ما و منزل ما افتخار پذیرایی شما را دارد». گفتم: «پدرتان کیست و نام شما آقایان چیست؟» گفت: «ما سه برادریم، بـه نـام ابوبکر، عمر و عثمان پدرمان روحانی حاج شیخ احمد غیاثی شافعی مذهب و رئیس طایفه‌ی صوفی نقشبندیه است.» من فکر کردم فرماندار بنا به مسئولیت اداری خود یقیناً حساب شده کار کرده و یقیناً این خانواده در بین اهل منطقه خوشنام‌اند.

در بین راه بنای گفت‌وگو را با این ۳ جوان آغاز کردم. و هـر سـه را که در سنین حدود ۱۷ تا ۲۵ سال بودند جوانانی خوش لباس و کراواتی و مؤدب دیدم، که اظهار ارادت به آیت ا کاشانی و دکتر مصدق می‌کردند. بالاخره به سنندج و منزل میزبان رسیدیم دم در عده‌ای به احترام ایستاده بودند که با خوش و بش و احوالپرسی وارد منزل میزبان شدیم از بدو ورود قبل از اینکه استراحتی کرده باشم، رفت و آمد مردم شروع شد. محل پذیرایی واردین سالنی نسبتاً بزرگ و دورتادور آن مبل‌هایی متناسب با وسایل دیگر زینتی سالن بود و میزبان شیخ احمد غیاثی در حدود ۵۵ سال سن داشت و ملبس به لباس روحانی به سبک روحانیت اهل تسنن بود. این شیخ از نظر مالی متمکن و رئیس فرقه‌ی صوفیه‌ی نقشبندیه و بین مردم

بسیار آبرومند بود.

در کردستان دو گروه صوفیه را شناختم که یکی نقشبندیه و دیگری قادریه بودند که ملاقات با آنها را در خانقاهشان در همین خاطره نوشته‌ام که به خودشان خنجر و نیزه می‌زدند و شیشه می‌خوردند. به هر حال منزلش وسیع بود آن زمان میز و صندلی و مبلمان همگانی نشده بود و مختص اعیان سطح بالا بود. او مبلمان داشت گویا ورود مرا از تهران به ارتش و شهربانی و فرمانداری اطلاع داده بودند که پس از یک ساعت از ورودم و سلام و احوالپرسی با شیخ احمد غیاثی، میزبان، سرتیپ محوی، فرمانده قشون کردستان، با شش یا هفت نفر از افسران وارد منزل او شدند و پس از ساعتی گفت‌وگو از اوضاع و احوال مملکت و منطقه او را که مشهور بود یا خودش را معرفی کرد به عنوان پسرخاله یا یکی دیگر از از اقوام شاه افسری دیدم در سن بین چهل و پنجاه سال که از گفتار و حالاتش بسیار مقتدر به نظر می‌رسید معمولاً در چنین نقاط مرزی و حساس افسرانی با ویژگی‌های گفته شده منصوب می‌کنند که من همه‌ی آن اوصاف را در او دیدم. بـه هـر حـال خداحافظی کرده و رفتند.

سخنرانی عالم شیعی در جشن میلاد پیامبر در سقز کردستان

دوازدهم ربیع الاول بود اهل تسنن این روز را ولادت پیغمبر (ص) می‌دانند و شیعیان هفده ربیع الأول را. لذا جمهوری اسلامی مابین این دو روز را هفته‌ی وحدت بین سنی و شیعه اعلام کرده است. ظاهراً هر ساله علمای سنی در چنین روزی در فرمانداری تجمع میکردند یا فرماندار به بهانه‌ی عید ولادت خواست بنده با علمای منطقه ملاقاتی داشته باشم به هر حال در سالن کوچک فرمانداری حدود سی چهل نفر از روحانیون حاضر شدند و من ایستاده ضمن صحبت درباره‌ی ولادت و زندگی رسول اکرم (ص) چون یکی از نقاط حساس ضد نهضت ملی را سقز تشخیص دادم درباره‌ی این موضوع و لزوم وحدت و هماهنگی ملت از هر نژاد و مذهب در مقابل توطئه دشمن علیه حکومت مردمی ایران صحبت کردم شاید این سخنرانی از آن جهت که آنها سخنران مذهبی نداشتند جالب واقع شد و یا واقعاً سخنرانی جالبی بود؛ چون عکس العمل خوبی داشت و حاضران که بدو ورود در عین معرفی من از طرف فرماندار کاملاً بی اعتنا برخورد کردند بعد از سخنرانی با دست دادن و تبریک گفتن عید و خوش و بش کردن مجلس حال و هوای دیگری پیدا کرد. بعداً شنیدم عده‌ای از حضار که از جوانان منطقه بودند به روحانیون خود اعتراض کردند که چرا ما سنی‌ها سخنران روحانی نداریم ضمناً لازم به گفتن است قبل از سخنرانی من روحانی بزرگ محل از روی نوشته‌های خود مطالبی درباره‌ی زندگی پیغمبر (ص) گفت که پیدا بود اصولاً اهل تسنن آن منطقه سخنران مذهبی نداشته

است زیرا همان مطالب سُست و نامربوط را که نوشته هم بود قادر نبود صحیح بخواند به هر حال آن روز هم گذشت.

با اینکه علمای سنت منطقه قبل از آن سخنرانی در فرمانداری هیچ نوع علاقه‌ای به دیدن من نشان ندادند ولی بعد از آن سخنرانی اجازه دادند قبل از خطبه‌های نماز جمعه صحبت کنم. لازم به تذکر است که در بین آنها دزدی معمول نبود و روز جمعه که از بازار به قصد رفتن به مسجد جامع عبور میکردم مغازه‌هایی را بدون حضور صاحب و مراقب دیدم که صاحبانشان برای نماز جمعه رفته بودند وقتی از فرماندار سوال کردم گفت: «حتی شبها زیاد مقید به بستن مغازه نیستند و هنوز آثار تمدن غلط که در شهرهای دیگر است در اینجا شایع نشده است» بین راه فرماندار به مناسبت مسئولیت خود نگران سخنرانی من بود که نکند حتی یک کلمه خلاف عقاید نمازگزاران که کلاً سنی بودند گفته شود و با تعصبی که در آنجا حکمفرماست سر و صدا و اغتشاشی به وجود آید خود من هم همین نگرانی را داشتم ولی با توسل به اهل بیت (علیهم السلام) بحمد ا سخنرانی به نحو مطلوب به خیر گذشت که عرض میکنم.

در جایگاه امام جمعه ایستادم و پس از حمد و ثنای پروردگار و صلوات و درود بر محمد و آل محمد (صلواة ا علیهم اجمعین) رو به جمعیت بسیار که در بین آنها و صفوف اول آن مملو از روحانیون بود گفتم آقایان من از طرف روحانی بزرگوار و مجاهد آیت ا کاشانی به عبارت دیگر از طرف حکومت و مرجع مذهبی به شهر شما آمدم، ولی برخلاف سنندج که از ساعت اول ورودم گروههای مختلف به دیدن من آمدند و احترام به نهضت مردمی و مرجع دینی گذاشتند، در شهر سقز کسی به دیدن من نیامد و به عنوان شیعه بودن بی‌اعتنایی کرده‌اند. ولی الآن که توفیق سخنرانی در مجمع عمومی و خانه‌ی خدا پیدا کردم به تشریح عقاید شیعه می‌پردازم خوشبختانه روحانیون محترم شهرستان سقز همگی تشریف دارند و از ایشان خواهش میکنم هر کجای گفتار من در اصول عقاید خلاف عقاید مذهبی اهل تسنن است دست بلند کنند و من یادداشت میکنم که بعداً مورد بحث قرار دهیم و شما را به ریش سفید ابوبکر! که بالاترین قسم آنهاست، قسم میدهم هیچ ملاحظه نکنید و من اصولاً می‌خواهم فرق بین شیعه و سنی را از نظر شما بفهمم و یاد بگیرم[...]

در اینجا مکثی کردم و گفتم اما در مورد حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)، ناگهان دیدم چشمها به سوی من بازتر و گوشها تیزتر شد و در سکوت تام، جنب و جوش و حرکتهای مختصری هر یک در جای خود از جمعیت مشاهده کردم که گویا همگی از اول سخنان من منتظر شنیدن این قسمت از عقاید شیعه بودند؛ چون نقطه‌ی حساس اختلاف بین شیعه و سنی بعد از پیغمبر اسلام صلی ا علیه و آله و سلم در امامت و خلافت بوده و هست. لذا از آنجایی که از ابتدای سخن در این جمعیت عظیم خود را به خدا

سپرده از خود اهل بیت عصمت (صلواة ا علیهم اجمعین) در مورد گفته‌هایم یاری جستم این طور مطالب به زبانم جاری شد که گفتم اما در مورد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نه شما اهل سنت در فضایل و کرامات آن بزرگوار تردیدی دارید بلکه همگی متفق القولید و نه ما شیعیان درباره‌ی وقایع تاریخی بعد از پیغمبر اسلام (صلی ا علیه و آله و سلم). با سکوت مجلس سخنرانی به همین مطلب خاتمه یافت پس از اتمام نماز من منتظر عکس العمل روحانیون بودم ولی با افکار ضدشیعه (که از کودکی به آنها القا شده و با مطالعه‌ی کتب قدمایشان در دوران طلبگی به بعد که همه در دشمنی آشتی‌ناپذیر با شیعیان بودند) همین مقدار که با چهره نیمه باز جلو آمده و مختصری روی خوش نشان دادند دانستم حداقل این سخنرانی اثر منفی نداشته است.

جمعیت متفرق شد و من با فرماندار به سمت منزل حرکت کردیم. فرماندار را بسیار شاداب دیدم. گفت: فلانی! از ابتدای صحبت تو، من نگران مطالب بعدی تو درباره خلافت بودم چون به هر صورت می‌گفتی برای شنوندگان قانع‌کننده نبود و یقیناً بعد از نماز فتنه‌ای به پا می‌شد. ولی مختصر گویی دل من را آرام کرد. بهرحال آن روز پر التهاب گذشت ولی من هیچ روی خوشی از مردم و علمای سقز ندیدم.

برگرفته از کتاب خاطرات و اسناد غلامرضا فیروزیان به همت رحیم نیکبخت، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی.